هو العلیم

نظام تربیتی و تکاملی انسان بر اساس حفظ ظاهر و توجه به باطن

شرح حدیث عنوان بصری ـ تدبیر و نظم اجتماعی ـ

جلسه ۶۶

بیانات

حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی

طهرانی

قدس الله سره

أعوذباللَه من الشيطان الرجيم

بسم اللَه الرحمن الرحيم

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آل بيته الطّاهرين، و اللعنه على أعدائهم

أجمعين

قال امام الصادق عليه‌السّلام لعنوان البصرى:

أنْ لَايَرى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ خَوَّلَهُ اللَه مِلكاً لِأنَّ الْعَبِيدَ لا يكونُ لَهُمْ مِلكٌ يرَوْنَ المَالَ مالَ اللَه يضَعوُنَهُ حَيْثُ أمَرَهُمُ اللَه بِهِ، و لايُدَبِّرَ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبيراً.

بنده از خودش تدبیری در امور خود ندارد. راجع به این فقره عرض شد در سه مقطع و در سه موقف ما می‌توانیم برای اشتغال انسان در حیات دنیا اهمیت قائل بشویم، یکی در مسائل اجتماعی، دوّم در اشتغال به حقوق کسبی و سوّم در مسائل خصوصی و شخصی، راجع به مسأله اجتماعی عرض شد این مسأله به دو قسم تقسیم می‌شود یکی به مسائل حکومتی که مبانی حکومت انبیاء در جلسات گذشته

عرض شد. که تمام این مسائل حکومت و قوانین حکومت در حکومت انبیاء و اولیاء الهی بر اساس مسأله توحید است و ارزش و میزان در برتری و ترجیح، به قرب به این حقیقت عالی بلکه والاترین حقیقت برمی‌گردد. همین مسأله راجع به اشتغال انسان در امور دنیا به همان کیفیت محوریت توحید قرار دارد، بدون هیچ گونه تفاوت یعنی یک عبد در هنگام اشتغال به امور دنیا و مسائلی که در طول روز با آن مسائل سر و کار دارد باید مسأله توحید را در نظر داشته باشد. و الّا این حرکتش حرکت به سوی الّه نیست حرکتش حرکت به سوی کثرات و توغل‌در کثرات است. گرچه صبغه و رنگ الهی داشته باشد، گرچه شکل و ظهور مسائل الهی را به خود بگیرد. امّا از نقطه نظر ورود در کثرات و ورود در عالم طبع و مادّه و دنیا تفاوتی با سایر کسبها و سایر اشتغالات ندارد.

در آیه شریفه خداوند می‌فرماید: وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِباساً النبإ، ۱۰ وَ جَعَلْنَا النَّهارَ مَعاشاً النبإ، ۱۱ شب را برای شما لباس قرار دادیم این تشبیه به لباس تشبیه

بسیار عجیبی است. لباس به آن چیزی گفته می‌شود که انسان را حفظ کند، از سرما حفظ کند، از گرما حفظ کند، از آفتها حفظ کند. ببیند میوه‌ها یک پوششی دارند یک پوستی دارند، آن پوست و آن پوشش آنها را از فاسد شدن حفظ می‌کند. اگر انسان لباس نداشته باشد خب وقتی که حرکت می‌کند برخورد می‌کند با دیوار، برخورد می‌کند با سنگ، برخورد می‌کند با درخت، برخورد می‌کند و محفوظ نمی‌تواند بماند. گرما در او اثر می‌گذارد، سرما در او اثر می‌گذارد، در مواجهه با امراض مصونیت ندارد. در آیه قرآن هم می‌فرماید لباس را ما برای شما قرار دادیم تا از سرما و گرما شما را حفظ کند، این پوشش برای محافظت است. اگر میوه پوشش نداشته باشد موجب فساد مغز خواهد شد و فساد دائم خواهد شد. اگر میوه پوشش نداشته باشد نمی‌تواند استعدادهای خود را به فعلیت برساند. نظام عالم تکاملی پروردگار بر اساس حفظ باطن به واسطه پوشش ظاهر است. خیلی دقّت کنید روی این مسأله، این قضیه در خیلی از موارد به درد ما می‌خورد. یعنی آن باطن در صورتی محفوظ است

که ظاهر به تمام‌معنی‌الکلمه بتواند این باطن را حفظ کند در روابط خانوادگی و زوجیت بین زن ومرد می‌بینیم خداوند می‌فرماید هُنَّ لِباسٌ لَکُمْ وَ أَنْتُمْ لِباسٌ لَهُنَ آنها برای شما زنان برای شما لباس هستند که از لباس از لُبس گرفته شده لُبس به معنای پوشش است. و اشتباه را هم از این نظر لَبس می‌گویند چون اشتباه حکم پوششی دارد که روی حقیقت را می‌پوشاند. به اشتباه لَبس می‌گویند و به پوشش ظاهری لُبس گفته می‌شود.

وَ لُبسُ عَباءة وَ تَقرَّ عَینی *** أحَبّ إلی من لُبسِ الشفوف[1]

لُبْسْ یعنی پوشش هُنَّ لِباسٌ لَکُمْ اینها پوشش شما هستند یعنی شما را حفظ می‌کنند. زنان مردان را حفظ می‌کنند، چرا؟ چون در نظام تکاملی پروردگار و عالم خلقت مرد احتیاجی به زن دارد، بدون زن

---

[1] ۱- یُحکی أن معاویة بن أبی سفیان تزوّج میسون بنت بَحدل الکَلبیه ونقلها من بادیه الأردن إلی الشّام، وکانت کثیره الحنین إلی أهلها، فأنصت معاویه یوماً إلیها وهی تنشد:
لَبیْتٌ تَخْفقُ الأرْیاح فیه *** أحبّ إلیّ من قَصْر مُنیفِ
وَ لُبسُ عَباءة وَ تَقرَّ عَینی *** أحَبّ إلیّ من لُبسِ الشَفوف
فلماسمع معاویه بن أبی سفیان کلامها قال ما رَضیت بی ابنه البادیه، ثم طلّقها و ردّها إلی أهلها

نمی‌تواند به آن فعلیاتی که خداوند هدف از خلقت او را رسیدن به آن فعلیات و رسیدن به آن غایات قرار داده است برسد. لذا دین پیغمبر دین کامل است، برای اینکه سنّت‌ازدواج در دین پیغمبر به عنوان یک بناء اصیل است. امّا در دین حضرت مسیح حضرت عیسی خودش عیال نداشت، ازدواج نکرده بود. وَ أَنْتُمْ لِباسٌ لَهُنَ شما هم لباس برای زنان هستید یعنی هم مرد احتیاجی به زن دارد و هم زن احتیاجی به مرد دارد. تصوّر نشود که فقط مسأله ازدواج مسأله غریزی است. مسأله غریزه پنج درصد مسأله ازدواج است، نود و پنج درصد مسأله ازدواج مسائل دیگری است. آن آرامش و آن اطمینان و آن سکونت که هر چه انسان حتّی در روابط اجتماعی به اندازه‌ای دوست و رفیق و صدیق و امثال ذلک و اینها داشته باشد امّا خصوصیتی که خداوند در این دو وجود قرار داده است، وجود زن و وجود مرد اقتضاء می‌کند که این آرامش را در کنار جنس مخالف بدست بیاورد نه در کنار سایر چیزهای دیگر، نه در کنار پدر، نه در کنار مادر، نه در کنار خواهر و برادر و امثال ذلک. این آرامش باید در عالم خلقت و در عالم تربیت در

کنار زن حاصل بشود و الّا حاصل نخواهد شد، حاصل نمی‌شود.

انسان خیال می‌کند یک کاری را درست می‌کند اما جاهای دیگر را خراب می‌کند نقاط ناقص خود را به فعلیت نمی‌تواند برساند. البتّه همانطوری که در قرآن هم هست باید به این نکته توجّه داشت که این لباس خودش محلّ برای سکونت است وَ مِنْ آياتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْها از آیات پروردگار اینکه ما برای شما زنان را قرار دادیم تا موجب سکونت بشود نه اینکه موجب بدبختی و بیچارگی بشود التفات کردید؟ موجب دردسر و غر و از این امثال و ذلک‌بشود، این آیات را باید بخوانید. در منزل باید اینها خوانده بشود گفته بشود باید نسبت به این مسائل تذکّر داده بشود. تا انسان اوقات خود را به بطالت و خسران نگذراند. وقتی که انسان می‌تواند با سکونت و آرامش و اعتماد و اطمینان و اینها بگذراند خب چرا، چرا در صحبت جوری صحبت کند که موجب ناراحتی بشود چرا در برخورد جوری برخورد کند که موجب ناراحتی

بشود و مقصود از این نظام حاصل نشود؟

خدا می‌گوید ما این را قرار دادیم، ما این روش را قرار دادیم، ما امکانات برای اعتماد و سکونت را قرار دادیم، به شرطی که شما هم پا به پای ما جلو بیایید ها! نه این که شما به راهی بروید و او هم به راهی و بعد هم بگویید آرامش! نه خیر این خبرها نیست، درست شد؟ این سکونت که در قرآن از او تعبیر به لباس شده در یک آیه هُنَّ لِباسٌ لَكُمْ در یک آیه وَ مِنْ آياتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْها این سکونت که لباس است این لباس برای این است که آن قوای باطنی و آن استعدادهای باطنی که قابلیت برای فعلیت دارد، قابلیت برای رسیدن به آن مرتبه نهایی دارد آن قابلیت و آن فعلیت باید در این زمینه برای انسان رشد کند، به حرکت در بیاید و موجب برای رسیدن به آن فعلیتها بشود، یک همچنین زمینه‌ای را اقتضاء می‌کند. حالا نسبت به مسائل خانوادگی و کیفیت ارتباطات اینها بحثهای دیگری را اقتضاء می‌کند که انشاءاللَه در موقع خودش متذکّر می‌شویم. راجع به مسأله‌لَیل خداوند می‌فرماید وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِباساً النبإ، ۱۰ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ

یونس، ٦٧ شب را ما لباس قرار دادیم. یعنی چه؟ یعنی شب است که موجب آرامش است، شب است که موجب اطمینان و اعتماد است، شب است که برای انسان حکم پوششی را دارد که در سایه این پوشش نفس می‌تواند اندوخته‌های خود را حفظ کند، نفس می‌تواند داده‌های خود را حفظ کند. چقدر ما در اسلام دستور داریم شب زود بخوابید؟ چقدر دستور داریم شب زود شام بخوریم و زود استراحت کنیم از آن طرف زود برخیزیم؟ چقدر ما دستور داریم شب جایی نرویم؟

مرحوم آقا رضوان الله علیه یکی از مطالبی را که می‌فرمودند و این اگر مطرح بشود شاید خیلی‌ها به این قضیه بخندند، آن افرادی که فقط با ظاهر و با عالم ظاهر توجّه داشته اند، ایشان به طور کلّی نسبت به دایره مخصوص خودشان ممنوع کرده بودند که زن شب از منزل خارج بشود و نسبت به دایره عام خب این را به عنوان یک امر ناپسند ... شب برای خروج از منزل نیست، حتّی توصیه می‌کردند به خود ما که شب زود به منزلتان بروید. برای چه؟ فرض

کنید که شب این طرف و آن طرف می‌روید، مرد باید شب در منزل باشد، زن از موقع غروب دیگر نباید از منزل بیرون برود، اگر حرم می‌خواهید بروید صبح بروید، در روز بروید، شب برای چه می‌خواهید بروید؟ اگر مهمانی، جایی دعوت دارید در روز، در ظهر بروید، برای چه در شب؟

این حرکت در شب و این خیلی مسأله مسأله عجیبی است ها، افرادی که خداوند به آنها توفیق داده و چشمان آنها را باز کرده و قلب آنها را متأثّر از علل و عوامل عالم بالا و عالم ملکوت قرار داده است آنها این مطلب من را می‌فهمند که شب بیرون آمدن موجب یک کدورت در قلب می‌شود به خصوص برای خانمها و اگر زن شب در منزل خودش باشد حالت طمأنینه و راحتی را احساس می‌کند که اگر بیرون باشد آن حالت را از دست می‌دهد حالا می‌خواهد هر جا برود. می‌خواهد روضه برود، می‌خواهد مسجد برود، می‌خواهد حسینیه برود، می‌خواهد هر جا برود. خدا قرار نداده شب را که انسان بیرون باشد. حالا اگر ما بیاییم همین قضیه را خود ما هم انجام بدهیم، بنا بگذاریم شب جایی

نرویم. البته موارد ضروری مثل مراجعه به پزشک یا اینکه مثلًا انسان کار خیلی ضروری دارد و امثال ذلک خب اینها مستثنی از قضیه هستند.

انسان شب را در منزل بگذراند، شب را پیش زن و بچّه بگذراند، شب را مشغول به خود و امور خود قرار بدهد، یا حدّاقل یک پاسی از شب گذشته دیگر برگردد، صبر نکند که دیر وقت باشد، ساعت دَه و یازده و نُه و دَه و اینها بیاید در منزل. مرحوم آقا می‌فرمودند بیرون بودن مرد هم برای خود او مضر است و هم موجب ضرر و اضطراب برای زن خواهد شد. این کلام، کلام بنده دیگر نیست. چرا؟ چون ما با قوانین عالم خلقت که نمی‌توانیم به جنگ بپردازیم، خدا این قانون را این طور قرار داده، خدا شب را لباس قرار داده، لباس یعنی پوشش، لباس یعنی چیزی که باعث آرامش است و این آرامش در منزل حاصل می‌شود، در منزل بدست می‌آید. وَ جَعَلْنَا النَّهارَ مَعاشاً النبإ، ۱۱ روز را برای معاش قرار داده برای کسب قرار داده. به قول خواجه که می‌فرماید:

روز در کسب هنر کوش که می‌خوردن *** روز

دل چون آینه در زنگ ظلام اندازد[1]

شب را در منزل بگذران و مقصود از آن مِی، ارتباط با پروردگار، برخاستن، نماز خواندن، قرآن خواندن و با خدا راز و نیاز کردن در دل شب است. این تعبیر به می‌جَلوات الهی بر انسان در هنگام شب می‌آید، شب این کار را انجام بده، روز دنبال کسب برو که حالا صحبتش می‌شود که چرا باید روز به دنبال کسب رفت و انسان اگر به دنبال کسب نرود همان ضرری را می‌بیند که از بیرون بودن در شب و اشتغال در شب نصیب او خواهد شد. روز دنبال می‌خوردن نَرو، روز به دنبال در منزل بودن و به خود مشغول بودن و عبادت کردن نباید باشی، البته حدّ دارد. حدّش را عرض می‌کنم، که اگر بخواهی شبت را به آن طور بگذرانی و روزت را هم بخواهی به این قسم بگذرانی، دل چون آینه در زنگ ظلام اندازد. دل چون آینه را زنگ می‌زند، دل باید صاف باشد، صیقلی بشود برای اینکه جَلوات جمالیه و جلالیه

---

[1] ۱- دیوان حافظ

پروردگار در این دل انعکاس پیدا کند. امّا وقتی که دل زنگ بزند ...

شما آینه را در نظر بگیرید، این آینه زنگ بزند تمام پشتش همه بشود سیاه غیر از سیاهی چیزی پیدا نیست هر چه در کنار او بایستید خودتان را نمی‌بینید، چون این آینه زنگ زده، امّا اگر بیایید این زنگ را پاک کنید این آهن را صیقل بدهید صیقل به نحوی که هیچگونه‌زنگاری در آن نباشد، شما صورت خودتان را می‌توانید در او مشاهده کنید. روز باید برای کسب هنر کوشید، حالا این کسب هنر چیست یک مقداری را عرض کردیم در مجلس گذشته، یک مقداری هم امروز عرض می‌کنیم.

بنابراین نظام تربیتی و تکاملی پروردگار برای انسان، نظام حفظ ظاهر و توجّه به باطن در دو مرتبه و در دو مرحله شب و روز است. یعنی آن‌طور که خداوند متعال انسان را خلق کرده و نفس انسان را براساس آن قانون خلقت قرار داده است و آن سنّت الهی که قابل تغییر و تبدیل نیست، سنّت یعنی عمل به قانون در هر موردی که متناسب با همان مورد

است، این می‌شود سنّت. این ظرفی که الآن در کنار من هست این گنجایش این مقدار از مایع را دارد و ظرفیت برای این مقدار را دارد و تحمّل این مقدار را می‌کند، حالا شما این را در یک دستگاه تحت فشار قرار بدهید و اضافه بر آن میزان تحمّلش فرض بکنید که هوا بخواهید به آن داخل بکنید یا آب بخواهید به آن داخل بکنید این یک مقداری تحمّل می‌کند بعد یک مرتبه منفجر می‌شود، این سنّت، سنّت خلاف است. عمل به سنّت نسبت به این ظرف این است که همان مقدار فشاری که باید بر این وارد بشود و اطراف این بتواند تحمّل آن فشار را داشته باشد ما به همان مقدار او را تحت فشار قرار می‌دهیم اضافه بر آن نَه.

خداوند متعال نفس ما را به همین کیفیت قرار داده نفس انسان در صورتی به مرتبه تکاملی می‌رسد که بتواند این دو جنبه ظاهر و جنبه باطن را با هم حفظ کند و بتواند با هم نگه دارد. لذا خدا می‌فرماید وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَناً الأنعام، ۹۶ شب‌را برای سکونت قرار دادیم شب انسان باید برخیزد. مرحوم آقا می‌فرمودند: نمازی را که انسان در شب می‌خواند با

آن نمازی که در روز می‌خواند تفاوت بسیار دارد. زیرا در شب همانطور که از نقطه نظر ظاهر برخورد نفوس در عالم ظاهر موجب اختلال و موجب تشویش در نفس است در شب این نفوس همانطور که استراحت کرده اند آن برخوردهای نفسانی و آن افکار و تخیلات در شب آنها هم یک پوششی رویش انداخته می‌شود، حالت انسان برای ارتباط با پروردگار در شب مهیاتر می‌شود. خب این برای چیست؟ برای شب است. بعد می‌فرمودند: باید انسان در شب بگیرد و در روز خرج کند. خرج یعنی چه؟ یعنی آنچه را که در شب بدست آورده از قرائت قرآن، از دعا، از نماز، از خلوت با خدا، آنها را در اجتماع و در ارتباط با مردم به محک بگذارد، به بوته آزمایش بگذارد، آن حالاتی را که بدست آورده است، آن حالات را در ارتباط با افراد پیاده کند. تصوّر نکنید این دو مسأله با هم تفاوت کلّی دارد، در شب در ارتباط با خدا به راز و نیاز و دعا و اینها بپردازد و در روز هر کاری دلش خواست بکند، دروغ و کلک و مکر و حقّه‌بازی در ارتباط با افراد،

غشّ در معامله، خلاف گفتن، خلاف سنّت و خلاف دستور عمل کردن، برخلاف آنچه که مبانی معیشتی اسلام از طریق اهل بیت علیهم‌السّلام به ما ارائه شده عمل کردن و به امید اینکه حساب شب جدا و حساب روز جدا است. انسان باید زرنگ باشد، انسان باید رِند باشد، انسان باید به هر کیفیتی نظر مشتری را جلب کند، انسان باید به هر کیفیتی خود را ترقّی بدهد، بالا برود، صعود پیدا بکند، این جدا کردن شب و روز است، جدا کردن دو مسیر ظاهر و باطن است.

فلانی خیلی زرنگ است، او می‌تواند مشتری جلب کند یعنی چرب زبان است دیگر حالا این خوب است؟ فلانی خیلی خوب است، خوب می‌تواند افراد را به خود جلب کند، مغازه را خوب می‌تواند بیاراید تا افراد به آن سمت جلب بشوند. در تحویل گرفتن مشتری و مراجعین فرد بسیار زبردستی است وقتی که اعلام می‌کنند در روزنامه‌ها، می‌خوانید دیگر، می‌گویند احتیاج به افرادی داریم که روابط اجتماعی خوبی دارند، یعنی چه؟ یعنی بتوانند قشنگ با مردم صحبت کنند، بتوانند قشنگ

نظر مردم را جلب کنند، بتوانند مردم را نگه دارند، از خود نرنجانند، با وعده‌های شیرین و جاذب افراد را نگه دارند، همه اینها چیست؟ کلک است آقا. همه اینها خلاف مسیر توحید است، البتّه اخلاق زشت و تند و برخورد غیر مناسب غلط است کسی این حرف را نمی‌زند امّا آمدن و با کلک و چرب زبانی نگه داشتن، این مسیر، مسیر انبیاء نیست، چرا؟ چون هدف از این باید انسان ببیند چیست؟ اگر شما هم در منزل دیگری بودید در مغازه دیگری بودید در اداره دیگری بودید هم همینطوری صحبت می‌کردید؟ اگر منافعی هم نبود همینجور بود یا اینکه نه؟

این نظام تکاملی که خداوند قرار داده اقتضاء می‌کند که انسان این نفس را در دو بُعد مختلف نفس را به تکامل و به فعلیت و به جریان بیندازد. مرتبه اوّل در ارتباط با پروردگار قیام فیی اللیل، تهجّد، قرآن، دعا و زنده داری، شب زنده داری به همان نحوی که‌در دستور واقع شده، در یک همچنین موقعیتی انسان نباید به روز فکر کند، به فردا فکر

کند، به اینکه در روز چه گذشت و برای فردا چه کاری انجام بدهد، نباید انسان فکر کند فردا چه تمحلی[1] بیندیشد و چه راهی برای مسائل در نظر بگیرد. شب را باید جدای از مسائل روز انسان اختصاص به ارتباط اختصاصی خودش با پروردگار قرار بدهد،" فردا چه خواهد شد" به این مربوط نیست،"امروز چه شده است"گذشته،"برای فردا چه فکر کنم" این افکار را انسان باید از خود بیرون بیاورد، آن وقت با تخلیه و با تجرید از آن تخیلات که در روز گذشته بر او رفته و در فردا متوقّع مسائلی است، در یک همچنین وضعیتی باید با خدا بپردازد، خالی خالی خالی، هیچگونه، هیچگونه نباید نسبت به دیروز یا نسبت به فردا فکری داشته باشد، اگر داشته باشد انگار در روز دارید این کار را انجام می‌دهید، چون ارتباط با پروردگار ارتباط باطن است و صرف نماز و حرکات، حرکات اعضا و جوارح تأثیری در آن ارتباط ندارد. آن جهت باطن ...

شب که این کار را انجام می‌دهد حالا باید بیاید

---

[1] ۱- چاره جویی. دهخدا

در روز، بُعد دیگری از نظام تربیتی را انجام بدهد. روز نباید در منزل باشد، روز باید بیاید بیرون، برود با افراد صحبت کند، برود در اجتماع حرف بزند، هر شخصی بر طبق کاری که دارد باید با افراد در ارتباط باشد، آن ارتباط با افراد بر طبق دستور اسلامی است که می‌تواند نفس را نسبت به آنچه‌که در شب گذشته گرفته است به تثبیت و به فعلیت برساند، بنابراین اگر کسی در شب ارتباط داشته باشد و در روز از منزل خارج نشود و همانجا بماند چندان در رسیدن به آن مطالب توفیق ندارد، باید بیرون بیاید.

در شب چه گرفته؟ مردم را همه بنده خدا دیدن. فردا می‌رود سر کار یک مرتبه یکی می‌آید به او دشنام می‌دهد، هان چه کار کند؟ دیشب چه گرفتی؟ دیشت گرفتی باید با مردم برخورد مناسب داشت، باید با همه خوش اخلاق بود، البتّه مسأله تکلیف که گاهی اقتضاء [چیز دیگری] می‌کند جداست. نَه منظور برخورد نفسی است، دیشب چه گرفتی؟ از خدا دیشب این را گرفتی که باید با مردم به چشم او نگاه کرد، مردم را بندگان او دید، مردم را همه

مخلوقات او دید و با این مخلوقات انسان باید به نظر خالق نگاه کند، خالق نسبت به این مخلوقات چه نظری دارد؟ ما همان نظر را باید داشته باشیم. خودمان را نزدیک کنیم، نگوییم بابا او خالق است ما کجا و او کجا؟ نَه، خودمان را نزدیک کنیم، او هم توقّع ندارد ما هم مثل خودش باشیم ولی حدّاقل که می‌توانیم خودمان را به او نزدیک کنیم.

به قول امیرالمؤمنین علی علیه‌السّلام که حضرت می‌فرماید: الا وَ انّکُمْ لا تَقْدِرُونَ عَلی ذالِكَ وَ لکِنْ اعینُونی بِوَرَعٍ وَ اجْتِهادِ وَ عِفّةٍ وَ سَدادٍ. **شما نمی‌توانید مثل من باشید ولی خودتان را که می‌توانید نزدیک کنید هر کسی به هر مقدار که می‌تواند. نگویید او علی بود نَه ما هم اگر برویم جلو می‌توانیم بنده علی باشیم ما هم می‌توانیم شیعه علی باشیم، مگر سلمان نبود؟ سلمان علی بود؟ نَه، علی‌نبود ولی سلمان شعیه علی شد. اباذر شیعه علی شد، عمّار شیعه علی شد، اویس شیعه علی شد، اینها آمدند خودشان را نزدیک کردند و نگفتند دست روی دست می‌گذاریم آقا آنها کجا ما کجا، نَه. در جلسه گذشته عرض کردم خداوند این امکان را به همه ما داده، عَلی کلّ حال انسان باید ...**

دیشب این را گرفتید امروز باید بیایید این را خرج کنید، امروز باید بیایید در ارتباط با مردم این را تثبیت کنید، آن را که دیشب به عنوان تئوری گرفتید امروز بعنوان عملی باید در بازار و در اداره به محک آزمایش بگذارید. دیشب از خدا چه گرفتید؟ دیشب از خدا وفای به عهد گرفتید، خداوند به عهد وفا می‌کند، آیه قرآن دیشب می‌خواندید خداوند رحیم است، خداوند عطوف است، خداوند عادل است، امروز می‌آیید در بازار در یک وفای به عهد گیر می‌کنی، شخص می‌آید از شما طلب دارد شما هم می‌توانی بپردازی میایی چه می‌کنی: آقا ندارم! حالا تو یک ماه دیگر بیا ببینم برایت چه کار می‌کنم! این چیست؟ این مخالفت است. آن را که دیشب گرفتی باید الآن خرج کنی باید الآن به مرتبه عمل در بیاوری، دیشب از خدا چه گرفتی؟ دیشب از خدا کمک به خلق گرفتی، اگر خدا تو را توفیق نمی‌داد از خواب بر نمی‌خواستی.

آن زنگ ساعت خیلی اتّفاق می‌افتد آدم بلند می‌شود زنگ را خاموش می‌کند و می‌خوابد.

خداوند تو را بدون زنگ ساعت هم بلند کرد یعنی چه؟ یعنی من تو را قابل دیدم برای اینکه با تو صحبت کنم، من تو را قابل دیدم برای اینکه الآن با تو مناجات کنم، این‌مناجاتی که انسان با خدا دارد آن وقت نمازی که با خدا می‌آید می‌دانی چقدر ارزش دارد؟ ارزشش این است که خدا می‌گوید من الآن تو را قابل دیدم که با تو حرف بزنم اگر از خدا امشب آیه بیاید: " دیگر از امشب کسی نمی‌تواند برخیزد، اگر هم برخیزد فایده ندارد" یکدفعه همه چه می‌شویم؟ عجب خداوند می‌گوید از امشب دیگر در بسته است تا اطلاع ثانوی، هیچ خبری نیست، ملکوت درش را بستیم! حالا می‌خواهید بلند شوید نماز بخوانید، فایده‌ای ندارد، ارتباط دیگر از امشب نیست تا صبح، برای یک عدّه هست برای یک عدّه نیست، برای فرض کنید که قاره افریقا ما این ارتباط را گذاشتیم امّا برای شما قارّه آسیا این کار را نمی‌کنیم، خب الآن ما نمی‌رویم در فکر که خدایا تو ظالمی؟ چرا برای ما نگذاشتی؟ چرا برای آنها گذاشتی؟

ما از امشب یک نحوه ارتباطی برای فلان افراد و

فلان قوم قرار می‌دهیم ولی برای سایر افراد قرار نمی‌دهیم! همین که خدا این کار را می‌کند همه ما به جَزَع و فَزَع می‌افتیم، خدا می‌گوید بابا تا در را نبندیم تو بلند نمی‌شوی! حتماً باید ما این در را ببندیم که به خود بیایی؟ هان این حالت، اینکه انسان برمی‌خیزد این مال چیست؟ این مال این است که خدا می‌گوید من تو را قابل دانستم برای اینکه بیایم با تو حرف بزنم، من خدایی که مالک الملوک هستم، من خدایی که اعتنایی به کسی ندارم من خدایی که تمام خلایق جمع بشوند اراده بکنم با آنها هستم و اراده نکنم با آنها نیستم، من با یک همچنین موقعیتی ...

شما می‌خواهید یک جایی بروید می‌خواهید با یک شخص یک ارتباطی برقرار کنید، یک فرد مهم، ده نفر را می‌بینید، از آن پاسبان و دربان دَم در گرفته تا آن افراد ... تا اینکه شما را به ملاقات فلان رئیس برسانند یا به ملاقات فلان کس برسانند، بیداری شب می‌کشی، اوقات را منظّم می‌کنی، ترتیب اوقات می‌دهی، ملاقاتهای خودمان را ممنوع می‌کنیم،

بعضی جاها که می‌خواهیم برویم باطل می‌کنیم، لغو می‌کنیم، برای چه؟ برای اینکه می‌خواهیم به ملاقات فلان کس برسیم! حالا در یک همچنین وقتی خدا ما را قابل دانسته است برای اینکه ما برخیزیم و با او ملاقات داشته باشیم، البتّه این در مورد صلوات خمس و نمازهای پنجگانه است‌ها یعنی درباره آنها هم هست. ولی خصوصیت شب به یک نحو است که خدا ما را قابل دانسته است که با آن مقام عِزّ و تمکین خودش پایین بیاید با مایی که هیچ اعرابی در عالم وجود نداریم، نبودیم هم نبودیم، کدامیک از ما الآن می‌تواند مدّعی باشد که در این نظام خلقت حساب و جایی دارد؟ بلند شود. بنده که به سهم خودم به هیچ وجه من الوجوه به اندازه یک ذرّه خودم را قابل در اینکه در این نظام تربیتی و در این نظام تکوینی پروردگار جایی داشته باشم نمی‌بینم، حالا اگر بنده نبودم چه می‌شد؟ نه، واقعاً سؤال می‌کنیم، آسمان به زمین می‌آمد؟ اگر شخصی مثل بنده نبود چه می‌شد؟ چه می‌شد؟ یک کسی دیگر بهتر از من بلند می‌شد می‌آمد برای شما صحبت می‌کرد، هیچ، ابداً، برای خدا به اندازه یک جرعه

نوشیدن آب ما هم راحت‌تر است، حالا اگر ما نبودیم چه می‌شد؟ نظام عرفان و نظام سلوک بهم می‌خورد؟ کسی نبود؟ نه خیر، هزار نفر بهتر از ما می‌آمد و خدا این مطالب را در آن قرار می‌داد و عقل بهتر و نفس بهتر و بیان بهتر و موقعیت بهتر از هر جهت می‌آمد و همین مطالب را می‌گفت، این از شخص بنده.

و امّا نسبت به رفقا، عرض می‌شود که دوستان اگر شما نمی‌آمدید، از راههای نزدیک و راههای دور، به تصوّر و به حساب اینکه ... خب بالأخره دوستانه داریم صحبت می‌کنیم، چرا رودربایستی داشته باشیم؟ چرا؟ انسان در گفتن واقعیات که نباید رودربایستی داشته باشد. اگر خداوند این توفیق را به شما نمی‌داد و شما نمی‌آمدید و برای به دنبال کردن مطلب این زحمت را به خود نمی‌خریدید که بالأخره یک مطلبی به گوش برسد حالا [فرض کنید] ما یک نوار [باشیم]، یک نوار، یک نوار ضبط، اگر این کار را نمی‌کردید آیا خدا کس دیگری را نداشت که به جای شما بیاورد؟ ده میلیون دلاور هم داشت.

حالا امتحان کنیم ببینیم، هم ما امتحان می‌کنیم هم شما، پس نه من جایی در عالم خلقت دارم و نه دوستان تصوّر کنند که حالا اگر اینها نباشند دنیا به هم می‌خورد و نظام آسمان و زمین به هم. نه خیر. این توفیق را کی داده این توفیق را خدا داده که در امروز روز جمعه که انسان به هزار کار می‌تواند بپردازد مانند سایر افراد، آمده از راه دور اینجا که دو تا حرف را از بزرگان بشنود، دو تا مطلب را از اولیای خدا بشنود، البتّه نه بنده، بنده فقط یک واسطه هستم، از بزرگان، از اولیای خدا، از آنهایی که رفتند، از آنهایی که‌اثراتشان به جا مانده، دو تا حرف را بشنوند.

حالا اگر خدا این توفیق را به ما نمی‌داد ما چه می‌کردیم؟ بله، چه می‌کردیم؟ این عنایت الهی و عنایت پروردگار است که مرا در اینجا آورده و شما را هم در اینجا ... همین و غیر از این هیچ نیست. پس بنابراین بهتر است موقعیت خودمان را ارزیابی کنیم، درست ارزیابی کنیم، به واقع ارزیابی کنیم.

می‌گویند اگر فلان شخص نبود چه می‌شد! نه خیر هزار درجه بهتر از او هم می‌شد. فقط او بود که

توانست فلان کار را انجام بدهد! نه او نبود. کاری که بعضی‌ها کردند خیلی از گذشتگان هم نکردند! کی این مقدّمات را فراهم کرد؟ کی این مقدّمات را آماده کرد؟ کی مسائل را از اذهان برد؟ کی مسائل را در اذهان وارد کرد؟ کی ترس انداخت؟ کی جرأت داد؟ کی؟ واقعاً چرا اینقدر ما در جهل هستیم؟ چرا اینقدر در حماقت هستیم؟ دیگران نتوانستند بکنند یعنی چه؟ فقط این آقا توانست بکند یعنی چه؟ فقط من می‌توانم بکنم یعنی چه؟ این مسائل از گذشته نبود ...، این حرفها یعنی چه؟ تا کی حماقت؟ و تا کی جهالت؟ تا کی؟

من خودم در یک مجلسی بودم، دیدم یک نفر از افرادی که مورد توجّه مردم است، مورد توجّه ملّت است، فرد معمّم و فاضلی است، راجع به مسائل انقلاب و اینها داشت با پدر ما صحبت می‌کرد گفت آقا این مطالبی که اتّفاق افتاده چطور قبلًا اتّفاق نیفتاده بود؟ فقط باید یک همچنین مسائل بدست فلان شخص مثلًا باشد؟ ایشان فرمودند: یعنی می‌فرمایید ایشان از ائمّه هم بالاتر هستند؟ ائمه که نتوانستند این

کار را بکنند، یعنی از امام سجّاد بالاتر است؟ از موسی بن جعفر ...؟ گفت نه حالا بحث ائمّه جدا. گفتند چرا جدا؟ چرا جدا؟ کی گفته؟ نه، چرا؟ چرا جدا؟ خب بگو این بالاتر است دیگر!

چون الآن من این عمل را انجام می‌دهم نعوذ باللَه نعوذ باللَه از امام سجّاد بالاتر هستم؟ حالا بعضی‌ها جسارت را به آنجا رسانیده اند که حتّی گفته اند. بعضی از همین نویسندگان مزدور، بعضی از همین‌ها من دیدم در بعضی از مقالاتشان که گفته بودند زین‌العابدین بَد مُردنی را انتخاب کرد، نعوذ باللَه، عجب! عجبا! می‌شود یک نویسنده‌ایی به نام تشیع بلند شود بیاید یک همچنین حرفی را بزند؟ اف بر آن دهان و شکسته باد آن دست و آن قلمی که غیر از حماقت خداوند چیزی را در کلّه و در این مغز او قرار نداده است، به عنوان نویسنده شیعه و تئوریسین مکاتب آزادی و بیان کننده قوانین و مبانی بشریت! عجب! ولی واقعیت همین است حالا اگر خداوند عنایت نمی‌کرد چه می‌شد؟ غیر از عنایت او چه چیزی می‌تواند راه گشا باشد؟

این حالتی را که خداوند بوجود آورده این حالت

باید در روز بیاد و به جریان بیفتد. لذا بزرگان از اولیای الهی یکی از مسائل مهمّ تربیتی شاگردان خود را اشتغال در روز برای شاگردان می‌دانستند این که شاگرد به عنوان سالک در روز اشتغال داشته باشد، برود کار کند. حتّی من در یادم هست مرحوم آقا رضوان اللَه علیه ایشان نسبت به بعضی از شاگردانشان که احتیاجی به کار و اینها نداشتند و زندگیشان فرض کنید که از یک محلّی می‌گذشت به توسّط من پیغام دادند که به ایشان بگویید چرا ایشان در منزل است؟ برای چه در منزل است؟ چرا نمی‌رود کار کند؟ و بسیاری از افراد را مستقیماً و مباشرتاً از نشستن در منزل منع می‌کردند و می‌فرمودند آقا شما نمی‌توانید حرکت کنید، حرکت ندارید و حتّی بعضی از اینها برخلاف دستور ایشان عمل می‌کردند، خیال می‌کردند حالا در منزل بمانند و حالی پیدا کنند و به بعضی از مسائل مشغول باشند ...

در حالتی که به قول حافظ که می‌فرماید" دل چون آینه در زنگ ظلام اندازد" خدا نظام تربیتی را

در این عالم به نحوی قرار داد که ارتباط انسان با شب به نحوی باشد، و روز و کیفیت تدبیر امور عالم و ارتباط بین عالم ملکوت و عالم دنیا و ارتباط بین نفس و عالم ملکوت در این دنیا باید به نحوی باشد که باید برود کار کند و با مردم در ارتباط باشد تا بتواند در دو بُعد مختلف به آن حرکت تربیتی نفس ادامه بدهد والّا فایده‌ای ندارد. یک حالت بسته‌ای پیدا می‌کند، یک حالت گرفته‌ای پیدا می‌کند، هر شخص، منتهی بر طبق آن وظیفه‌ای که دارد و بر طبق آن روشی که دارد. البتّه نسبت به خیلی از افراد هم ممکن است به یک نحو دیگری دستور داده بشود، همانطوری که کار کردن و زحمت کشیدن و اشتغال به امور کسب برای عدّه‌ای از افراد لازم است همین طور ممکن است عکس آن، یعنی برای عدّه دیگری مضر باشد. برای افراد سالخورده‌ای که اگر بخواهند وارد در این اشتغال بشوند حال خود را از دست می‌دهند، نه این‌طور نبود و مرحوم آقا منع می‌کردند.

همانطوری که افرادی که در یک همچنین وضعیتی هستند به واسطه عدم اشتغال، سستی و فطور و جمود برای نفس آنها عارض می‌شود، ممکن

است افراد دیگری به واسطه اشتغال یک نوع نگرش خلاف و یک نوع اعتیاد نفسانی نسبت به این مورد خاص پیدا کند که آنجا هم باز مسأله عکس این خواهد شد. علی‌کلّ حال باید نظام عالم تربیتی و تکاملی را انسان [ملاک] قرار بدهد.

یادم است که مرحوم آقا نسبت به بعضی از افراد می‌گفتند" تا کی ایشون می‌خواهند کار بکنند؟ برود در منزل بنشینند و امورات را به پسرهایشان واگذار کنند" یعنی دیگه الآن این شخص به یک موقعیتی رسیده که کار کردن او را از فعلیت آن استعدادها باز می‌دارد، این ذهن دیگر باید به مسائل دیگر بپردازد، این ذهن و این نفس دیگر نمی‌تواند خود را درگیر با جریانات خارجی کند. می‌آید و برای خود حالت اعتیاد پیدا می‌کند. عادت می‌کند، این عادت خلاف است، این عادت می‌شود خلاف این نظام تربیتی. حالا می‌خواهد انسان در این کسب و در این اشتغال آیا به یک نتیجه و منافعی دنیوی برسد یا نرسد، آن دیگر مطلوب نیست، اینجا آن جنبه الهی مسأله در این نقطه پیدا می‌شود که سالک راه خدا وقتی که

می‌خواهد به کسب بپردازد و به اشتغال نسبت به معیشت بپردازد چه نگرشی را باید در اینجا داشته باشد، این می‌شود کلام امام صادق: **وان لا یدَبِّر الْعَبْد لِنَفِسْه تَدْبیرا.** انسان نباید برای رسیدن به منفعت و برای رسیدن به مطامع دنیا به دنبال کسب برود باید براساس تکلیف برود چه به نفع برسد یا نرسد. یک روز سود می‌برد یک روز نمی‌برد، یک روز ضرر می‌کند یک روز ضرر نمی‌کند، یک روز فایده‌اش می‌رود بالا یک روز نمی‌رود بالا، در تمام این مراتب مختلف صعود و نزول و در تمام این فراز و نشیبها کلام امام صادق باید آویزه گوش ما باشد که: **لایُدَبِّر الْعَبْد لِنَفِسْه تَدْبیرا.** تدبیر نباید بیندیشی، هر چه پیش آمد، آمد، باید بوظیفه عمل کنی، باید به خیابان بروی، باید از منزل بیاییم بیرون، باید در حجره را باز کنیم، باید به آن اداره مربوطه برویم، باید به آن محلّ اشتغال برویم.

امّا اگر این رفتن ما برای رسیدن به مطامع دنیا باشد که اگر نفع نبردیم در نفس ما اثر بگذارد، اگر ضرر کردیم اثر بگذارد: ای وای چرا امروز این‌طور

شد؟ ای وای چرا فردا این طور خواهد شد؟ ای وای این موقعیت از دستم رفت؟ وای فلان کس آمد و این موقعیت مرا گرفت! تمام اینها برخلاف است، اینها برخلاف است، نباید به این فکر باشیم که برای منافع دنیا و کسب مال ما باید این عمل را انجام بدهیم باید بگوییم چون خدا گفته است این کار را انجام می‌دهیم. و تمام امور را دقیقاً بر طبق آنچه که انسان را به این نفع می‌رساند باید ترتیب بدهیم طبق آن نظام.

امّا آنچه که در دل می‌گذرد چه باید باشد؟ آن باید این باشد: رسیدیم به نفع رسیدیم، نرسیدیم، نرسیدیم. نباید انسان روزی که به نفع می‌رسد با روزی که نمی‌رسد دو گونه برخورد داشته باشد. خدا رحمت کند همه بزرگان را و همه گذشتگان را، با مرحوم آقا یک روز منزل یکی از بزرگان رفته بودیم مرحوم آشیخ محمّد عبدالجواد سدهی اصفهانی که از علماء بسیار منظّم و منزّه و با تقوی بود. ایشان در منزل نبودند آقا زاده ایشان در منزل بود، ما وارد شدیم در همین قم، هنوز ایشان ظاهراً

به اصفهان مهاجرت نکرده بودند. منزل ایشان در همین خیابان چهار مردان آنجا بود. آقا زاده ایشان در آنجا بود وارد منزل شدیم، نشستیم، چای آورد و مرحوم آقا خندیدند و مشغول صحبت و اینها شدند، می‌گفتند که آقا از حالات ایشان برایمان بگویید، از حالات ایشان، از خصوصیات ایشان، شما از ایشان مسائلی که دیده اید، شنیده اید، با پدرتان در ارتباط بودید برای ما بیان کنید. ایشان شروع کردند مطالبی را گفتن، از جمله آن مطالب این مسأله خیلی مسأله مهمی است. که مرحوم آقا وقتی که آمدیم بیرون گفتند نگاه کنید همین یک جمله برای آمدن اینجای ما کافی بود که ما این را ادارک کردیم و این را فهمیدیم و استفاده کردیم، ایشان گفتند که یکی از خصوصیات پدر ما این است، هنوز پدر ایشان در قید حیات بودند، که ما هیچ وقت حالت رفاه و حالت تنگدستی ایشان را نتوانستیم تشخیص بدهیم، بالأخره خب گاهی در دست انسان پول و بها و اینها هست خب در بعضی اوقات نیست، ما نتوانستیم از چهره ایشان، از حالت ایشان، از کیفیت مخارج ایشان، ما احساس کنیم که ایشان الآن دستشان پُر

است یا اینکه دستش خالی است، از کیفیت برخورد ایشان، از کیفیت ارتباط ایشان ...

وقتی آمدیم بیرون مرحوم آقا گفتند ببینید این را می‌گویند یک انسانی که از نقطه نظر اخلاق و از نقطه نظر رویه خود را منفعل به‌علل و عوامل مادّی نمی‌کند، یک روز پول ندارد اخمو می‌شود کسی نمی‌تواند به او سلام کند، جواب سلام کسی را نمی‌دهد، یک روز یک چیزی به دستش می‌آید دیگه به دَر و دیوار می‌خندد. نه اینجور نیست، همیشه برایش یکسان است. یک روز ۱۰۰ میلیون گیرش بیاید یک روز هم ۱۰۰ میلیونش برود، همه اش می‌خندد، هیچ معلوم نیست امروز چه‌اش است.

نکته مهم در این ارتباط این است که انسان در این فراز و نشیبها آن جهت را حفظ کند، امّا اینکه حالا امروز نفع می‌برد یا نفع نمی برد این منظور نیست، آن جهت تربیتی که مدّ نظر بزرگان است و توصیه می‌کردند به دوستان که در روز به اشتغال بپردازند بر این اساس بود یعنی براساس توحید و بر محوریت توحید امروز ۱۰۰ نفر هستند فردا ۱۰۰ نفر

نیستند، امروز ۲ نفر هستند، فردا ۲۰ نفر هستند، هیچ تفاوتی نباید داشته باشد. این مایع باید به همین حال باشد، تکان نباید بخورد، آی امروز یک نفر رفت فردا یک نفر آمد، انسان تکان بخورد خوشحال بشودها این می‌شود نفس، این می‌شود نفس، امروز به این مقدار از مظاهر انسان دسترسی پیدا می‌کند فردا این مظاهر گرفته می‌شود هیچ‌تفاوتی نباید داشته باشد. این روش، روش بزرگان است روی این اصل ارتباط انسان در کسب و در اشتغال به امور باید ارتباط، ارتباط توحیدی باشد در این ارتباط باید انسان صفات و اسماء جمالیه و جلالیه پروردگار را در این ارتباط به کار بیندازد یعنی در ارتباط با افراد و در داد و ستد با افراد است که انسان آن صفات جمالی و جلالیه را که خداوند در شب در نفس او فرو فرستاده و از آیات باهرات خود در قلب او قرار داده باید آن را در روز به اجرا بیندازد و به کار بیندازد.

آن چیست؟ وفای به عهد، به آنچه که انسان می‌گوید عمل کند، نمی‌تواند بی‌خود تعهد به کسی ندهد. بیخود قول به کسی ندهد، بیخود مردم را در انتظار نگذارد، اگر در انتظار بگذارد خودش را گول

زده نه شبش بدرد می‌خورد نه روزش. باید نسبت به امور متعهّد باشد، باید نسبت به امور وافی باشد، وفا باید بکند، باید رعایت مسأله توحید را در این ارتباطات کاملًا رعایت کند، اگر یک شخصی به او مراجعه می‌کند و می‌بیند نیاز او و حاجت او را آن بغل دستی بهتر می‌تواند انجام دهد آن شخص دیگر بهتر می‌تواند انجام بدهد باید او را هدایت کند نگوید الآن این مقدار مال از من می‌رود. مراجعه به انسان می‌کنند، مسأله می‌خواهند بپرسند یک بیانی را می‌خواهد انسان برای آنها توضیح بدهد و انسان می‌بیند که فلان کس بهتر از او نسبت به این بیان وارد است باید بگوید شما به آن شخص مراجعه کنید، چرا؟ نباید بگوید این الآن دیگر پس هیچی سرش نمی‌شود حالیش نیست. بگوید مگر ما با این شخص طرف هستیم؟ نباید بگوید الآن که من این را از پیش خود می‌رانم این موجب می‌شود که نفعی از من سلب بشود و این نفع به جیب دیگری بریزد این می‌شود نفس ها ۱ معنای این شب گرفتن و روز خرج کردن است این است. حالا متوجّه شدید به

نماز کفایت نمی‌کند؟ به دعا کفایت نمی‌کند، این که می‌فرمودند باید انسان در روز به دنبال مسأله برود، به دنبال مسأله به این نحو باید برود. نه اینکه برود در مغازه را باز کند هر چه از دهانش درآمد بگوید و هر کاری خواست بکند و به هر کیفیتی مشتری را جلب کند و به هر کیفیتی مشتری را از دیگران بپراند و به هر طوری که می‌شود. نه آن خرج کردن نیست، مردم چه کار می‌کنند؟ مردم تمام هوش و حواس خود را برای امور دنیا در این مسیر قرار می‌دهند و به همان مقدار که در این مسیر قرار می‌دهند به همان مقدار از آن طرف کم می‌گذارند روایت عجیبی است پیغمبر اکرم به ابی‌ذر می‌فرماید یا اباذر: **لا تُصیبُ حَقیقَتاً ایمان حَتّی تَری انّ النّاس کُلَّهُم حَمْقا فی دینهم عُقَلا فی دُنْیاهم.** ای اباذر به حقیقت ایمان نمی‌رسی مگر اینکه ببینی همه مردم نسبت به دینشان احمق و جاهل و نسبت به دنیاشان اوّل عامل و اوّل زیرک هستند، اینجا می‌شود به حقیقت ایمان رسید. یعنی چه؟ احمق به کی می‌گویند؟ احمق به کسی گفته می‌شود که مصالح خود را نمی‌تواند تشخیص بدهد، مصالح را به جای مفاسد می‌گذارد، به جایی که آب

بنوشد سَم می‌نوشد، به جای اینکه این عملی که برای او مفید است انجام بدهد یک عمل دیگر انجام می‌دهد، به جای اینکه آنچه که برای او را به یک نفعی می‌رساند او را انجام بدهد خودش را به یک کار دیگر می‌زند این می‌شود آدم احمق.

پول را بر می‌دارد به جای اینکه برود به کار و کسب بیندازد این پول را در جوی آب بیندازد. این می‌شود آدم، آدم احمق، حالا اهل دنیا کی هستند، اهل دنیا آن کسانی هستند که تمام هوش و حواس را می‌گذارند برای رسیدن به دنیا و برای رسیدن به منصب، منظور از دنیا فقط مال نیست ها. مال یک مقداری از مسأله است، برای رسیدن به مناصب، برای رسیدن به ریاستها، برای رسیدن به خودیتها و خود محوریها و انانیت‌ها، برای رسیدن به خود کامگیها و برای ترفّعها، تمام هوش را قرار می‌دهند. با این این طور بگوییم با این آن‌طور بگوییم، این طور اعلامیه بدهیم آن طور بر علیه او، این طور کار بکنیم این طور بزنیم. امّا نسبت به مسائل دینشان احمق هستند. احمق جان اگر شما، برای دنیا اینقدر فکر

می‌کردی ده درصدش را برای خدا می‌گذاشتی این طور نمی‌کردی. این نحوه کار انجام نمی‌دادی. برای رسیدن به یک منصب هر چه از دهنت در آید نمی‌گفتی. برای رسیدن به ریاسات عِرض و آبروی مؤمن را نمی‌بردی و برای بدست آوردن مال آنچه را که خلاف دستور خدا و رسول و اسلام است آن را عمل نمی‌کردی این می‌شود چی؟ می‌شود آدم احمق به همان مقدار که نسبت به دنیا زیرکی. امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در نهج‌البلاغه نوشته: خیال می‌کنید که معاویه زیرک است و من نادان و کودن هستم. حضرت می‌فرمایند: **وَ اللَه ما مُعاوِيَةُ بِاءَدْهَى مِنِّى [وَ لَكِنَّهُ يغْدِرُ وَ يفْجُرُ]** معاویه از من زیرک‌تر نیست. آن کلک و حقّه‌بازی است. من تقوی دارم او ندارد، او نشسته دارد با خودش در آن عرش: شب که دارد به رختخواب می‌رود، صبح که بلند می‌شود، ناهار که دارد می‌خورد، صبحانه که دارد می‌خورد، [تمام فکرش این است] که چه طوری آن را از دور علی بپراکنم، چه طوری به آن پول بدهم، به آن نامه بدهم، به آن موقعیت بدهم، به آن حکومت فلان را وعده بدهم، یکی یکی ...

بیچاره چه کار داری می‌کنی؟ آن امیرالمؤمنین هم نشسته راحت می‌گوید بگذار نقشه بکشد، هی نقشه بکشد، حالا گیرم بر این که بر این نقشه هم فائق آمدی جواب دو روز دیگر عزرائیل را چه می‌دهی؟ وقتی می‌آید سراغت چه؟ آنجا هم نقشه می‌کشی؟ اگر می‌توانی آنجا نقشه بکش. هم من به دست عزرائیل می‌افتم هم تو البته امیرالمؤمنین به عزرائیل حکومت دارد ولی حالا به حسب ظاهر هم من سر و کارمان با این جناب خواهد افتاد هم جنابعالی معاویه، هر دومان سر و کارمان با آن می‌افتد، آن موقع معلوم می‌شود کی نقشه کشیده و کی داشته خودش را گول می‌زده. ما نقشه می‌کشیدیم منتها نقشه الهی، نقشه بی نقشگی، نقشه ما نقشه بی نقشگی بوده، هر کاری می‌خواهی بکنی بیا بکن. به آن پول می‌دهم از دور علی برود! به جهنّم بگذار برود، بهتر، یک مسئولیت کمتر. آن را به آن فریب می‌دهم فرض کنید فلان حکومت را به او می‌دهم، بهتر، دیگر حالا بنده نبایستی حاکم تعیین کنم، خود معاویه تعیین کرده، دیگر زور ما هم

نمی‌رسد. امیرالمؤمنین می‌گوید دیگر، اگر من تعیین می‌کردم بنده هم می‌بایستی که از او باز خواست کنم که چه کار کردی؟ چه کار نکردی؟ اموالت را بفرست، پرونده‌ات را برای ما بفرست، حالا این را معاویه تعیین کرده دیگر خدا به ما کاری ندارد. حالا اینجا کی زرنگ‌تر است؟ علی زرنگ‌تر است یا معاویه؟

خیلی می‌بینیم عوض شد ها! خیلی می‌بینیم معیارها تغییر کرد ها. تا کی ما گرفتار بودیم یکدفعه می‌بینیم راحت شدیم. عجب، تا کی بیخود خودمان را به این طرف و آن طرف‌گیر می‌دادیم و خیال می‌کردیم اینها همه تکلیف است. ای داد و بیداد چه راحت شدیم، بی‌خیال، هر که برای خودش، به من چه؟ اصلًا من چه کاره‌ام در این اوضاع؟ من چه کاره‌ام در این نظام؟ من چه کاره‌ام در این اوضاع تدبیر و اوضاع تکاملی؟

انْ لایُدَبَّرِ العبد لِنَفْسِهِ تدبیرا. یعنی این. تدبیر انسان، او دارد تدبیر می‌کند، معاویه دارد تدبیر می‌کند به آن حکومت برسیم، یک سی‌کیلو هم مثلًا بار داریم، یک سی‌کیلو به بارمان اضافه می‌شود.

حکومت شام را هم بگیریم یک سی‌کیلو هم بگذار رویش عیب ندارد. اینها همه چه است؟ هی دارد بار می‌گذارد، حکومت مصر را هم بگیریم، خب یک سی‌کیلوی دیگر هم ... چقدر دیگر می‌توانی؟ آخر بنده خدا باید خودت را از زیر این بار خلاص کنی، هی داری به خودت باز اضافه می‌کنی. این می‌شود چه؟ این می‌شود خلاف. امّا امیرالمؤمنین اینطور نیست. او از خدایش است که یکی یکی بارها در بیاید. مردم هجوم می‌آورند، دم خانه‌اش در را می‌بندد، بروید بابا، هر که را انتخاب کردید، حالا هم بروید یکی دیگر ... خب مگر شما نمی‌گوئید دمکراسی؟ مگر نمی‌گوئید جمهوری؟ خب حالا چرا آمده‌اید سراغ من؟ بروید یکی را انتخاب کنید از آنها، این همه ریخته‌اند، طلحه ریخته، زبیر ... نیائید.

آن وقت حالا امیرالمؤمنین با این وضع که می‌آید این دلخوش است، دلخوشیش به این است، که بیست و پنج سال خدا یک چهره نشان داد. الآن چهار سال دارد چهره دیگر نشان می‌دهد، از عهده این

چهار سال برآمد، امیرالمؤمنین همه فکرش این است که مبادا ظلمی در اینجا انجام بشود، مبادا حقّی از مظلوم ضایع بشود، مبادا تخلّفی از آن مجری و ممشای رسول خدا انجام بشود، تمام نگرانی امیرالمؤمنین به این است فقط. وقتی هم که ابن‌ملجم می‌آید و کار خودش را انجام می‌دهد، می‌گوید راحت شدم، واقعاً می‌گوید راحت شدم. آن فزتُ و رب الکعبه‌ای که امیرالمؤمنین گفت، آن فزتُ و رب الکعبه همینطوری نبود، برای دلخوشی و برای تفاخر نبود. امیرالمؤمنین علیه‌السّلام با ضربت ابن‌ملجم دیگر دید به مقصود رسید، هم بیست و پنج سال آن طور طی کرده در منزل و دست به خلافت نزد با آن وضعیت عجیب که اصلًا من گاهی اوقات به دوستان می‌گویم، اصلًا تفکّر کردن در سیره امیرالمؤمنین واقعاً برای انسان جنون می‌آورد. یعنی از تحت فکر یک بشر خارج است که امیرالمؤمنین چه کشید و چگونه عمل کرد؟ و بعد هم چهارسال دیگر، هنوز به خلافت نرسیده یا علی جنگ بصره شروع شد، جنگ جمل شروع، جنگ شام شروع شد، هجده ماه در آنجا بهترین یاران امیرالمؤمنین در جنگ شام به

شهادت رسیدند. جنگ نهروان، بعد هم بسیار خب، بعد هم دیگر بفرمائید، دیگر تمام شد. این فزت و رب الکعبه امیرالمؤمنین از ته دل بود، از سویدای دل بود، از آن حالت واقعی که حضرت می‌گفت: دیگر من پرونده‌ام را تمام کردم، دیگر تا اینجا رسید قضیه.

این مربوط به چه می‌شود؟ مربوط به کسب است. پس بنابراین آنچه که از نقطه نظر ارتباط انسان با مردم باید یک سالک در نظر داشته باشد، از آن نقطه نظر پیاده کردن اسماء جلالیه و جمالیه پروردگار است، دیگر بیش از این راجع به این قضیه من توضیح نمی‌دهم، چون مساله خیلی طول می‌کشد که انسان آن‌ادراکاتی را که در شب می‌کند آن ادراکات را در روز با افراد به بوته آزمایش بگذارد، آنوقت خواهد دید که چطور نفس در این گیرودار ارتباط با افراد به هم می‌ریزد و از آن منجلاب فساد بیرون می‌آید و آن زنگارهایی که با تیشه و با چکش و با ساطور نمی‌شود آن زنگارها را از این نفس کند، این دارد یکی یکی اینها را می‌کند و به دور می‌ریزد.

هی راحت می‌شود، هی بینشش باز می‌شود، هی

یکی یکی این ارتباط با افراد اینها می‌آید او را از آن گرفتاریها و تعلّقات که مانند تار عنکبوت تمام سراسر نفس و وجود او را گرفته می‌آید یکی یکی این گره‌ها را باز می‌کند. آنچه که از شب گرفته ها! می‌آید باز می‌کند و این عمل به دستورات اسلام و آنچه که بزرگان و اولیاء دین فرمودند.

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر، ما همچنان در اوّل وصف تو مانده‌ایم. خود من هم خسته شدم، خیال می‌کنم دوستان هم خسته شده باشند، علی کلّ حال ان‌شاءاللَه تتمّه مطالب برای دفعه دیگر نسبت به اشتغال، تا اینکه بعد به مسائل دیگر و ارتباطات شخصی بپردازیم. امیدوارم خداوند متعال همه ما را عامل به آن چه که بزرگان فرمودند و مطیع و منقاد راه و مکتب اولیاء خودش قرار بدهد. و این عمر ما را همانطوری که از پیغمبر اکرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم روایت شده که می‌فرماید: **مغبونٌ من استوی یوما.** هر کسی که دو روزش مثل هم است این مغبون است. دو روزش عین هم است یعنی امروز بیاید و ببیند، فردایش هم مانند دیروز است. امّا اگر هر روز آمد دید، عملی را

انجام داده به یک مسأله بهتر رسیده، فهمش نسبت به یک مسأله بازتر شد، راهش هموارتر شده، این شخص دیگر دچار این غبن نیست و این فقط و فقط منحصر در مراقبه است که ان‌شاءاللَه شرایطش ذکر می‌شود، این عمر ما را مقدّمه برای وصول به همان مراتب توحیدی که خداوند نصیب بندگانش کرده است ان‌شاءاللَه قرار بدهد.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد